

داوریهای جناب عزیز "نعیم" در مورد کتاب
"افغانستان در مسیر تاریخ" و مؤلف آن
شادروان میرغلام محمد "غبار"

بخش دوم

۲- حمله بر مؤلف کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" :

چنانیکه قبلاً تذکر رفت، آقای عزیز "نعیم" کتاب را دست آویز قرار داده بفکر ادامهء مجازات تکمیل نشده! بر "غبار" چنین می‌تازند :

انتقاد : "تاریخ نگار باید منصف باشد. باید حب و بغض به حد اقل به افکارش تأثیر کند و احساسات و تفکرش متوازن باشد. با کمال تأسف این اوصاف در اثر دو جلدی مرحوم غبار نتنها بمشاهده نمیرسد بلکه احساس خود بزرگ بینی مؤلف و حقیر شمردن دگران از لابلای این اثر بخصوص جلد دومش نمایان است."

جواب : حمله غیر قابل تعجب آقای عزیز "نعیم" نسبت به دانشمند بزرگی چون میرغلام محمد "غبار" از یکجانب و ثبفه آشتی ناپذیری این مبارز ضد استثمار و حکام مستبد سلطنت بیدادگر خاندان حکمران تا ماورای حیاتش میباشد و بنابراین عظمت افتخارات ماندگار ایشان را مشخص میکند. ازجانب دیگر محتوای کیفی این انتقادات بیانگر احوال مدافعین نظام فرتوت و وضع فرهنگی خاندان حکمران حتی بعد از گذشت یک ربع قرن از حواله نمودن پس لگد فرار دلتبار ایشان، نیز میباشد. آقای عزیز "نعیم" خود بزرگ بینی را که مشخصه خاندان حکمران است به مرحوم "غبار" حواله میکنند و نمیخواهند واقعیت را ببینند. به تذکر "غبار" در اینمورد توجه کنید :

محمد هاشم صدراعظم، سلام وزرای خود را با اشاره قبول میکرد. محمد نعیم خان برادر زاده اش (پدر آقای عزیز "نعیم") در حرف زدن با رؤسای بزرگ ادارات، تنها به روش پانتومیم (تقلید ساکت) یعنی با حرکات چشم و دست و شانه و ابرو اکتفاً می‌پورزید. فیض محمد خان زکریا در لست اشخاصی که بایستی در ماموریتهای خارج مقرر شوند، همیشه تحت نام رجال غیر محمدزائی مینوشت که : "هیچ عیبی ندارد، جز آنکه «استخوانش پخته» نیست" و آنگاه فهرست را به صدراعظم میداد. البته سلطنت با نان و ریسمان دار که در دست داشت توانست تا اندازه صنف مامور افغانستان را خواهی نخواهی به کشیدن بار روش اریستوکراتیک بسیار کهنه خویشت وادارد. مثلاً اینها در عرایض رسمی خود بایستی عنوان «فدایت شوم» را بکار برند. باستقبال طفلک دوساله خاندان شاهی استاده شوند. دشنام والاحضرت را بشنوند و عنداللزوم حقیر و عزل و طرد شوند. در اعیاد مثل رمهء گوسفند عقب رئیس ادارهء خود دروازه به دروازه والاحضرت بغرض تبریک عید بروند.

در مردهٔ عضوی ازین خاندان سه روز در تکفین و تشیع جنازه و فاتحه گبری او جان بکنند. و در ولادت مولود جدید «نشره» بخوانند و در ختنه سوری شان تبریک نامه بنویسند. هنگام نقل مرده محمد عزیز خان (پدر کلان جناب عزیز "نعیم") برادر شاه از جرمنی به افغانستان در طول راه ها توسط پولیس مامورین اجباراً به استقبال میت کشیده شدند. در حالیکه عامهٔ مردم این شخص گمنام را هنوز پوره نمیشناختند که کیست و برای چیست، همچنین مامورین مجبور بودند که هر هندوستانی و هر محمدزائی را از فاصله های دوری سلام و احترام نمایند. یک کلمه از سیاست، از ترقی، از حقوق، از شرف و حیثیت تکلم نه نمایند. در خلوت و جلوت دعای بقای عمر و اقبال اعلیحضرت و والاحضرت نمایند. . . " (ص ۱۰۶ و ۱۰۷).

در رابطه با تشکیل و مرام دولت عین خود بزرگ بینی خاندانی اجراً میشد. "غبار" نوشت : "وقتیکه درینجا از «حکومت» نام برده میشود، نباید پنداشت که در افغانستان آنروز واقعا «حکومتی» بمفهوم اصلی آن وجود داشته است. زیرا از زمان جلوس نادرشاه در سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۶۳ در مدت ۳۳ سال افغانستان فاقد حکومت واقعی بود. و در طی این ایام فقط خاندان شاهی بود که هم سلطنت و هم حکومت میکرد. در ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ (۲۳ میزان ۱۳۰۸) نادرشاه اعلان سلطنت نمود. و یکماه بعد در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹ (۲۳ عقرب ۱۳۰۸) کابینه محمد هاشم خان برادر شاه تشکیل گردید و تا سال ۱۹۴۶ (هفده سال) دوام نمود. این حکومت در سپردن امهات امور افغانستان اعم از قوه اجرائیه، قضائیه، مقننه، اردوی کشور، بدست مامور و عامل و افسر، مراتب ذیل را در نظر میگرفت : اول رئوس ادارات داخلی و خارجی در دست اعضای خانواده شاهی باشد. دوم از عشره انگشت شمار محمدزائی استخدام بعمل آید. سوم هندوستانی های خاصی در امور حیاتی معتمد الیهای دولت شناخته شود. چهارم ملاک بزرگ در ادارهٔ ملکی و نظامی کشور سهیم گردد. پنجم عدهٔ محدودی ملانماها مثل ملاکین در صف ادارهٔ دولت قرار گیرد. آنگاه خلائی که در اداره باقی میماند، توسط سایر کار گزاران پر شود. مثلا : صدراعظم کشور یک برادرشاه (محمدهاشم خان) و وزیر حربیه افغانستان دیگر برادرشاه (شاه محمودخان) بود که بعدها خود صدراعظم گردید. مقام وکالت شاه را برادر دیگرش (شاه ولیخان) در دست داشت و بعد ها سفیر افغانستان در لندن و پاریس شد. وزیر دربار کاکازاده شاه «احمدشاه خان» بود. و یازنه شاه (محمداکبرخان) رئیس مستقل طبیه، شخص تقریباً بیسواد بود که وزیر مختار افغانستان در روم گردید. یک برادرشاه (محمد عزیزخان) سفیر در ماسکو شد و بعد ها وزیر مختار افغانی در برلین گردید. احمد علیخان و علیشاه خان کاکازاده گان شاه یکی سفیر افغانستان در پاریس و لندن و باز وزیر دربار شد و دیگری قوماندان مکتب حربیه و باز والی و افسر قندهار و پاکتیا گردید. خواهرزاده شاه (اسدالله خان) در نوزده سالگی جنرال گارد شاهی و باز وزیر و سفیر شد.

برادرزادگان شاه (محمد نعیم خان «پدر آقای عزیز نعیم» و محمد داؤد خان) یکی به سن هژده سالگی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه افغانستان و باز وزیر مختار در پایتخت ایتالیا گردید و این کم عمرترین سفیر جهان در تاریخ دیپلماسی دنیا بود. از آن پس او وزیر معارف، وزیر فواید عامه و معاون اول صدارت افغانستان شد. برادر دیگرش محمد داؤد خان فرمانده سپاه ننگرهار و باز والی ملکی و قوماندان نظامی ولایت قندهار و فراه شد. و متعاقباً قوماندان قول اردوی پایتخت و سپس وزیر حربیه، وزیر داخله و بالاخره صدراعظم افغانستان گردید. در نظر باید داشت که تمام این مراتب بزرگ دولتی بشکل مستمری برای مدت العمر بخاندان شاهی مخصوص گردیده بود و فقط مرگ و گاهی پیری زیاد میتوانست به ابدیت آن خاتمه دهد. چنانکه محمدهاشم خان تقریباً هفده سال صدراعظم کشور ماند. و شاه محمودخان بیست و سه سال وزیر حربیه و صدراعظم بود. محمد داؤد خان نیز سی و چهار سال قوماندان نظامی، وزیر و صدراعظم افغانستان بود و همکذا برادرش. حکومت برادران در طول سی و پنج سال یک حکومت شدید نظامی بوده و «مار شال لا» در کمال قساوت، دهشت و بربریت بالای مردم افغانستان تطبیق میشد. و بیشتر از ثلث قرن این امتیاز و مطلق العنانی خاندان حکمران دوام نمود و آنگاه بصفه میراث به اولاده ذکور این خاندان منتقل گردید" (ص ۴۸ و ۴۹).

درین رابطه "عبار" چنین ادامه میدهد: "فی الواقع قدرت قوای ثلاثه کشور (اگر چنین اطلاقی ممکن باشد) عملاً منحصر به شخص شاه و دو نفر برادرش (صدراعظم و وزیر حربیه) بود و بس. از همین جهت روشنفکران ایشانرا بکنایه «اقابیم ثلاثه» مینامیدند. البته از رجال دولت نیز چند نفری در داخل این حریم «مقدس» محرم و معتمد و صاحبان نظر بودند. چون الله نوازخان ملتانی و شاه جی عبدالله پنجابی، فیض محمدخان زکریا و علی محمدخان بدخشانی. معهداً این کابینه افتخاری شکل میراثی داشت. چنان که سلطنت شاهی افغانستان میراثی بود و یک وزیر بایستی مدت العمر وزیر میبود و اگر بمیرد جایش به ورثه او داده میشد. مثلاً وقتیکه میرزا محمدخان یفتلی عضو کابینه بمرد، پسرش عبدالله خان یفتلی عضو کابینه شد. همچنین بعد از مرگ قاضی عطا محمدخان وزیر عدلیه، فرزندش آقای میر حیدر حسینی جزء کابینه گردید. زیرا پروگرام دولت شکل استعماری داشت و همینکه فردی را قبول کرده بود، خاندانش را بر میکشید و نسل بعد النسل برای خدمت خویش میپرورید. ازین قبیل بودند عده از خاندانهای محمدزائی و بعضی از اعضای خاندانهای ملکیار، غزنوی، ماهیار وردکی، پوپل، لوگری و امثالهم. عین روش اما بشکل معکوس در مورد خاندانهای مبارزین ملی افغانستان تطبیق میشد. یعنی اگر شخصی از اینها مطرود دولت میگردد، تمام خاندان حتی رفقاییش سرکوب و از صحنه اجتماع رانده میشدند مثلاً خانواده های محمد ولیخان بدخشانی، غلام نبی خان چرخ، ناظر محمد صفرخان، شجاع الدوله خان غوربندی و امثالهم (ص ۵۷).

انتقاد : آقای عزیز "نعیم" چنین ارشاد میکنند : "اگر تاریخ عبارت باشد از جستجوی حقیقت در ماضی، "غبار" در تحریر آن حقایق بشیوه علمی بیچاره بود! این اثر بیشتر جنبه تبلیغی و سیاسی دارد تا به دریافت حقیقت و مؤلف آن خواسته تا به زعم خویش مفکوره های خود را بر کرسی نشانند که باز هم موفق نشد."

جواب : آقای عزیز "نعیم" که لازم بود من حیث ارتباط با حرفه شان به مثابه استاد تاریخ نظریات سیاسی بر متودولوژی علوم انسانی و اجتماعی و به ویژه تاریخ وقوف مبداشتند، درینجا بی اطلاعاتی محض شان را به نمایش میگذارند. آنچه در علوم انسانی و اجتماعی "شیوه علمی" خوانده میشود، چیزی جز تحلیل و تفسیر جدید از قضایای گذشته نیست و طبعاً درین تحلیل و تفسیر، انسانها با آموخته ها و تجارب شان شرکت میورزند و آثار این آموخته ها و تجارب در فرآورده های فکری شان وجود مبداشته باشد. بنابراین هیچ اثری در علوم اجتماعی و بشری مطلقاً بیطرفانه بوده نمیتواند. نتایج پژوهش های علوم بشری و اجتماعی در بسیاری موارد با منافع افراد و گروه های معینی در تصادم قرار میگیرد. ثمرات کار "غبار" تبعیدی، زندانی و مادام العمر مورد پیگرد دستگاه های مطلقه و استبدادی، خواهی نخواهی مورد قبول سلسله جنبانان هیبت های حاکمه وقت قرار گرفته نمیتواند و باید به شکلی از اشکال مورد تردید و تخطئه قرار گیرد.

منظور از حقیقتی که آقای عزیز "نعیم" از آن دم میزنند دادن برائت به خاندان حکمران است که نیم قرن در افغانستان فاجعه آفریدند و به فرمان انگلیس حکومت و استبداد کردند و هر آنکه نتواند در پای آنهمه ظلم و جفایی که در حق مردم افغانستان رفته بود، صحه گذارد، بیچاره پنداشته میشود. اینکه "افغانستان در مسیر تاریخ"، تاریخ سیاسی کشور است، ارشاد آقای عزیز "نعیم" جدی نبوده، بلکه آن چیز است که "غبار" در پیشگفتار کتاب بران تأکید نموده است. برای آقای عزیز "نعیم" باید یادآوری کرد که هزاران تن از مبارزین کشور از اثر گرانقدر "غبار" و از شخصیت او حمایه میکنند و صدها تن از منورین کشور منجمله تاریخ نویسان داخلی و خارجی در صد و سومین سالگرد تولد آن مرد بزرگ از اقصی نقاط جهان اشتراک کردند و تاریخی که او نوشته، مشعل راه هزاران افغان وطنپرست است. موفقیت بزرگ تر ازین در کجاست؟

انتقاد : آقای عزیز "نعیم" چنین ادامه میدهند : "هرچند که من غبار را هیچوقت ندیده بودم اما فکر میکردم که بحیث یک مبارز که گرم و سرد روزگار را چشیده لا اقل دارای متانت و وقار و آراستگی علمی باشد. اما متأسفانه مطالعه این اثر عقیده ام را نسبت به مؤلف آن تغییر داد و غیر از یک آدم صاحب عقده، حسود و بیموازنه از نگاه احساسات و تفکر چیز دیگری در او سراغ نکردم."

جواب : اینکه آقای عزیز "نعیم" هیچوقت "غبار" را ندیده اند، چندان جای تعجب نیست. زیرا در آن زمانهایی که جناب در جاه و جلال سلطنت میخرامیدید، "غبار" به جرم وطنخواهی ده سال را در سلول های زندان سرای موتی، زندان ارگ، زندان دهمزنگ و ده سال دیگر را در تبعیدگاه های فراه و قندهار بسر میبرد و بعد از آن مدت بیست سال دیگر در کابل نظربند سیاسی بود. پس مقدر همانست که گفته اند که "در کاخها غیر آن میاندیشند و می بینند که در کلبه ها". اگر کلمهء متانت را محتوا و مفهومی باشد، پس باید مصداق آنرا در وجود "غبار" دید که چهل سال عمرش را در زجر خاندان حکمران گذرانید و در مبارزه علیه آن لحظه یی را فرو نگذاشت. بقول مولانا "بیدل" :

"بیدل" منم آن گوهر دریای تحمل کز لنگر من شورش طوفان گله دارد

"غبار" به همانگونه که گفته بود که "دین و آئین من مبارزه با استبداد است که تا پایان جان آنرا ادامه میدهم"، ادامه داد. اگر آنهمه جفا که در حق "غبار" از جانب خاندان آقای عزیز "نعیم" رفته بود شمه یی از آنرا خود جناب میدید، در آنصورت کلمات متانت و استقامت از قاموس سیاسی این آقا رخت بسته بود. اما اینکه عقیدهء جناب نسبت به او طور دیگریست، باعث خوشنودی دوستان "غبار" است. زیرا اگر قضیه غیر ازین میبود، لاجرم معنی آن حرکت منفی یی میشد که باید "غبار" انجام داده میبود که رضایت خاطر جناب را فراهم کرده باشد. در آنصورت شاید افلاطون یکبار دیگر بخاطر "غبار" می گریست.

وقتی "غبار" دستبردهای خاندان حکمران را به بیت المال کشور افشاء میکند و سرمایه های غارت شده کشور را در انبار های خاندان حکمران برملا میسازد، آنگاه آقای عزیز "نعیم" بر افروخته شده و "غبار" را صاحب عقده و حسود میشمرد. توجه کنید که "غبار" درین خصوص چه مینویسد : "نادرشاه که کلمهء عین المال امان الله خان را بمتابه خیانت ملی شمرده بود، از همین عین المال مذموم، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا را (واقع در تنگی سبدان کابل) به برادر خود شاه محمودخان وزیر حریبه داد، چنانکه باغها و عمارات و اراضی دولت و اشخاص را در کابل و پغمان و جلال آباد به افراد خاندان خود داده بود. و اینک هر یک از آنها صدها ملیون دالر و افغانی در خارج و داخل کشور «عین المال شخصی» دارند. حتی باغ ارگ سلطنتی را نیز این خانواده «دشمن عین المال» بین خود تقسیم و ترکه کردند. و محمدهاشم خان، شاه ولیخان، محمد نعیم خان (پدر آقای عزیز "نعیم")، محمد داؤد خان و اسدالله خان به خرید و فروش عمارات آن مشغول شدند (ص ۱۰۳). "حرص خانوادهء گرسنگی کشیده شاهی بحدی زیاد و جزء کریکتر آن بود که در تاریخ طولانی کشور نظیر و مثل نداشت. از ابتدای ورود این خاندان در افغانستان احدی سراچه و نان و چای آنان را ندید. نوکران ایشان هیچوقتی طعام باداران شان را نچشیده بودند. بخل و خست و امساک این خانواده در کابل ضرب المثل شده بود.

البته این صفت از طفولیت جزء طبیعت اینان گردیده بود. زیرا در هندوستان جیره مختصر دولت انگلیس، این خاندان نادار و بیکار را بعسرت و امساک معتاد ساخته بود. وقتیکه اینها به سلطنت مطلق العنان یک کشوری رسیدند و تمام مملکت و خزاین آنرا در دسترس خود دیدند بکلی مبهوت و دیوانه گردیدند. پس مثل عفریت روزه داری بخوردن آغاز کردند و آنقدر از هر جنسی بخوردند تا آماس کردند. این خاندان فرداً فرداً در تمام افغانستان هر جا باغی و زمینی بهتر یافتند با انواع وسایل تهدید و اجبار، بخشش و هدیه، رشوت و مصادره تملک نمودند. در تمام شرکتها و بانکها سهم حاصل نمودند. بتجارت شخصی حتی کهنه فروشی، قرض دادن و رباخواری، مرغ و لبنیات فروشی مشغول شدند. طلا و احجار کریمه، نسخ خطی گرانبها، قالی و پوست بخارج صادر کردند. این خاندان از معاش رسمی و جیره ماکولات خود، از مصرف دعوت های رسمی از صنایع ظریفه، فابریکه های ملی و شخصی، از پول و هدایای تجار بزرگ و مامورین بزرگ، از اسعار خارجی، از وزارت مالیه، از گمرکها، از بودجه ملکی و نظامی و الحاصل از تمام منابع مملکتی، مبالغی گرفته، بصددا ملین دالر در بانکهای خارجه ذخیره و در تاراج کشور علناً با قاچاقبران، تاجران، شرکتها، سرحداران و امثالهم شریک و رفیق گردیدند. محمدهاشم خان صدراعظم فیل مرغ فروشی را پیشه کرد و شاه مغازه شیر فروشی باز نمود. احمدشاه خان وزیر دربار خسر شاه جیره برنج و روغن و غیره خود را که از مطبخ ارگ خام میگرفت، در بازار میفروخت. روزیکه محمدهاشم خان بمرد، تحویلخانه شخصی او اسباب تعجب خریداران کابل گردید. زیرا از دریشی چپراسیها و کلاه عسکری گرفته تا سامان گلکاری و خیاطی و شفاخانه و آشپزخانه و صددا نوع جنس دیگر کهنه و نو انبار شده بود. و در طی چندین سال فروخته میشد. گرچه مراکز پول این خاندان در امریکا و لندن و پاریس و سویتزرلند و غیره است، معهدا در داخل کابل تنها از پول افغانی محمدهاشم خان بیست و پنج میلیون روپیه به برادرزادگانش (محمد داؤد خان و محمد نعیم خان) داده شد و این غیر از اراضی و باغها و عمارات او بود. با وجود چنین ثروت و تمول خونین، خست و امساک طبیعی این خانواده از بین نرفت. محمد هاشم خان درکابل و شیوه کی، چهل تن و پغمان، شکرده و لوگر، بگرامی و جلال آباد و غیره هر جا زمینی اعلی دید با زور و تهدید و اجبار از مالکینش بگرفت. زیور زنانهء محبوسین سیاسی را از قبیل میرز مانخان کنری، حسن خان مهمند و غیره را از تن زنان محبوسهء شان جدا کرد. محمدهاشم خان حتی بعد از عزل خود، میل و اثاثیه عمارت رسمی صدارت را بخانه شخصی خود برد و تا جان داد یک پول به ناتوانی کمک نه نمود. او به پول دولت عمارتی بنام مهمانخانه دولتی در زاویهء شمالغرب محوطهء قدیم ارگ بساخت. آنگاه عمارت مذکور را بفرمان شاه برای خود بخشش گرفت و باز بدولت فروخت و پول گرفت. شخص شاه عین این روش را در مورد باغ و عمارت تپهء پغمان بعمل آورد و قیمتش را از خزانهء ملت بگرفت. شاه محمودخان نیز تا بمرد یک پیسه به محتاجی نداد (ص ۱۷۶ و ۱۷۷). جهت دانستن چپاول این خاندان از بیت المال، لطفاً به صفحات (۲۰۶، ۲۰۷ و ۲۱۲) مراجعه کنید.

